

نقد و بررسی بحران‌های درون حکومتی عصر هرمزد چهارم

دکتر بهمن هنرمند^۱

دکتر امیر اکبری^۲

چکیده

حکومت ساسانی با اتکاء به دو اصل اساسی و انقلابی تمرکز دین و دولت با ساختار سیاسی- نظامی قدرتمندی شکل گرفت. این حکومت در ابتدا با پشتیبانی نیروهای قدرت‌گرای اشرافیت درباری متکی بود و این عاملی برای فزونی اقتدار چنین گروه‌هایی در تمام امور لشکری و کشوری شد. چنین روندی به تناوب قدرت و ضعف شاهان تا دوره قباد و خسرو اول تداوم یافت. با ظهور قباد و پسرش خسرو، روند جدایی و تنش میان پادشاه و اشرافیت درباری نمایان شد که به شکل بحران در ساختار سیاسی و اجتماعی و نظامی ظهور کرد. در این میان اصلاحات خسرو اول در راستای افزایش تمرکز قدرت در دست پادشاه و جلوگیری از بحران‌آفرینی گروه‌های قدرتمدار حاکم اشرافیت درباری در تشکیلات حکومتی با کامیابی مواجه شد. ولی اصلاحات نتوانست زمینه‌های قدرت‌خواهی اشرافیت را با نظم نوین منطبق نماید. با این رویکرد در عصر پادشاهی هرمزد چهارم، اشراف و اعیان در راستای قدرت از دست رفته و کسب نفوذ در هرم قدرت سیاسی وارد کارزار با حکومت شدند. هرمزد که خود شاهد تنش‌ها و تقابل‌های اقسار بالادست در حکومت‌های قبلی بود، در مسیر کاهش و تزلزل پایه‌های قدرت آنان گام نهاد. هدف وی بیشتر تداوم اصلاحات از بالا به پایین در راستای پیشگیری از وقوع شورش‌ها و ناآرامی‌ها و ایجاد امنیت سیاسی و اجتماعی و حفظ جایگاه تاج و تخت شاهی و تداوم استبداد سیاسی در رأس هرم قدرت سیاسی و تمرکزگرایی در سیستم حکومتی بود. با این وجود اجرای چنین سیاستی نه تنها بحران-هایی را در دربار و دستگاه حکومتی فراهم نمود، بلکه به شکل کودتای نظامیان و با حمایت اشرافیت سیاسی و روحانیان، پادشاهی هرمزد را در آتش کینه و خصومت رقابت‌ها گرفتار ساخت. این پژوهش تلاش دارد زمینه‌ها و علل تضاد و تقابل‌های درون حکومتی عصر هرمزد چهارم و میزان تأثیرگذاری آن بر ساختار سیاسی و اجتماعی حکومت ساسانی را مورد نقد و تحلیل قرار دهد.

کلید واژه‌ها: هرمزد چهارم، اشراف، روحانیان زرتشتی، نظامیان، بهرام چوبین.

^۱ دکتری تاریخ ایران قبل از اسلام bahman.honarmand@yahoo.com

^۲ استادیار گروه تاریخ واحد بجنورد. دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد. ایران.

مقدمه

ساسانیان اگرچه با ایجاد یک حکومت متمرکز مبتنی بر وحدت دین و دولت و دیوان‌سالاری منظم، چهار قرن حکومت کردند، با این وجود درون حکومت دچار بحران‌های فزاینده‌ای بود که کل ساختار نظام ساسانی را تحت تاثیر قرار می‌داد. استبدادی بودن سیستم حکومتی معطلی بود که زمینه‌های رشد و پرورش گروه‌های قدرت‌مدار و نیروهای گریز از مرکز را فراهم نمود. در سیستم حکومتی ساسانی پادشاه در رأس سلسله مراتب حکومتی قرار داشت. در چنین جامعه‌ای کلیه قشرهای اعیان و اشراف کشوری و لشکری و قشرهای فرودست مطیع فرامین و قوانینی بودند که شاهنشاه صادر می‌نمود. به علاوه تعیین ولیعهد از سوی پادشاه که قانون خاصی نداشت، موجبات ناامنی و وحشت در دربار را فراهم و دربار را به کانون توطئه مبدل می‌کرد. همچنین توهّم توطئه و عدم امنیت جانی برای شاهزادگان همواره خاندان شاهی را ناچار به تمکین و یا عزلت و کنارگیری و پراکنده شدن در اطراف و اکناف و یا پناه بردن به حکومت‌های رقیب ایران می‌نمود. چنین فضایی راه برای شورش شاهزادگان و پناه بردن به دشمنان ایران فراهم می‌کرد. فرماندهان نظامی نیز چه بسا زمانی علیه حکومت شورش می‌کردند و به صف مخالفان حکومت می‌پیوستند. از سوی دیگر شخص شاهنشاه نیز هیچ‌گاه تضمین امنیت جانی نداشت. خطر شورش و توطئه و خیانت شاهزادگان و نظامیان، دربار و بارگاه شاهی را به کانون ترس و ارباب تبدیل کرده بود. در چنین جوی گاه افراد و خاندان‌ها و چه بسا شاهزادگان قتل عام و نابود و نقص عضو می‌شدند. همچنین عوامل اجتماعی نیز به شکل بحران قومی و مذهبی، از دیگر عوامل تنش‌زا و بحران-آفرینی بودند که موازی با جبهه‌گیری اشرافیت درباری در ایجاد ناآرامی و نارضایتی و تشدید تنش‌های درون حکومتی تاثیرگذار بودند.

توزیع نابرابر امتیازات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در عصر ساسانی جامعه‌ای بسته ایجاد نموده بود. نظام قشربندی و تفکیک جامعه به طبقات والادست و فرودست نیز بحران‌آفرین بود. نهضت‌های مانی و مزدک در واقع عکس‌العملی به نظام قشربندی محدودی بود که به خصوص با تبلیغ مشروعیت مرزبندی طبقاتی عدالت اجتماعی از سوی روحانیان زرتشتی به گسترش نابرابری‌های اجتماعی منجر شد. هم چنین افزایش مالیات‌ها و تهی بودن خزانه کشور و رها کردن کشاورزان و

عدالت‌محوری بودن شعارهای مزدکیان و در مضیقه بودن اقشار فرودست جامعه، راه را برای نارضایتی عمومی مهیا کرده بود.

بحران فزاینده قدرت‌گرای اشراف در امور سیاسی و اجتماعی کشور شاهنشاه قباد، انوشروان و هرمزد را برای بهبود اوضاع به سمت تغییر کشاند. خسرو انوشروان در این راه اجرای اصلاحات سیاسی و نظامی و اشرافیت سیاسی و نظامی و دینی را به زیر قدرت اشرافیت جدید فرو برد و قدرت مطلقه شاهنشاهی را در فراسوی آن همه بحران‌ها احیا نمود و به تثبیت نظام حکومتی ساسانی یاری رساند. اما در اواخر پادشاهی او تضاد و تنش از سوی اشراف و بزرگان و روحانیان در تشکیلات حکومتی در راستای افزایش قدرت مجدداً شروع شد. لیکن چون خسرو دستگاه نیرومند و تشکیلات منظم و قدرتمندی تشکیل داده بود، از بروز ناآرامی‌ها و تنش‌ها کاست، ولی مرگ وی نقطه آغاز جدیدی در افزایش دخالت و نفوذ صاحب منصبان در سلسله مراتب هرم قدرت سیاسی بود. مهم‌تر از همه دخالت در انتخاب جانشینی بود که تا پایان حکومت ساسانی ادامه یافت. اگرچه در جانشینی هرمزد به دلیل اقتدار کسری انوشروان نتوانستند، دخالت کنند.

در عصر هرمزد چهارم زمینه دخالت و نفوذ قشرهای قدرتمدار حاکم در ارکان حکومتی از نو شروع شد. این دخالت‌های روز افزون اشراف و بزرگان و روحانیان در امور سیاسی و اجتماعی، هرمزد را بر آن داشت که در راستای سرکوب مخالفان و متزلزل کردن پایه‌های قدرت آنان، اقدامات عاجل و قاطعی اعمال نماید، که همراه با کشتار اشراف و بزرگان و سرکوب و تبعید روحانیان زرتشتی و مالکان زمیندار و تقویت قشر جدیدی چون دهقانان و خرده مالکان بود. چنین رویکردی در راستای عدالت‌محوری و اجرای اصلاحات از بالا به پایین با هدف پیشگیری از وقوع شورش‌ها و جنبش‌های اجتماعی و نظامی بود. رویکرد هرمزد در این سیاست، کاهش تنش و ایجاد امنیت در حکومت و تسلط هر چه بیشتر بر طبقات و لایه‌های اجتماعی برای ایجاد نظم اجتماعی و حفظ تاج و تخت و تداوم استبداد سیاسی در رأس هرم قدرت سیاسی و تمرکز قدرت بود. هرمزد اگرچه در این راه با خشونت رفتار نمود ولی نتیجه‌ای جز از دست دادن تاج و تخت و شروع شورش نظامیان و فزونی قدرت دوباره اشرافیت را در بر نداشت. در این پژوهش تلاش شده است زمینه‌ها و علل تضاد و تقابل‌های درون حکومتی عصر هرمزد چهارم و میزان تاثیرگذاری آن بر ساختار سیاسی و اجتماعی حکومت ساسانی را در بوته نقد و تحلیل قرار دهد. در این مسیر

روش تحقیق کتابخانه‌ای و بر اساس اصول و مبانی نقد و تحلیل تاریخی می‌باشد. مهم‌ترین جهت‌گیری در این راه حرکت به سوی واقع‌گرایی تاریخی در راستای تحلیل عوامل بحران‌آفرین در ساختار سیاسی و اجتماعی و نظامی دوران هرمزد می‌باشد.

پادشاهی هرمزد چهارم و بحران‌های حکومتی

هرمزد چهارم (۵۷۹-۵۹۰م) که بنا به وصیت پدرش جانشین شد.^۱ بلافاصله با نشستن بر اریکه شاهی روش کار خود را اعلام کرد.^۲ در اوان حکم‌رانی در خطابه‌ای، همه مردم را به عدل و داد و انصاف و بخشایش و نیکی وعده داد و به امور خیر و مصلحت امر فرمود.^۳ وی با عدل و داد رفتار کرد و گوی سبقت را از پدرش خسرو انوشروان ربود. با درویشان مهربانی کرد. بر قدرتمداران سخت گرفت.^۴ چنانکه «جهان از داد وی پر شد مردمان بزرگ را خرد داشتی و حق ایشان را نشناختی و درویشان و فقیران (دهقانان) را بر کشیدی به مرتبه بزرگ و گفתי تا بر ضعیفان ستم نکنند و هر کسی که بر ضعیفی ستم کردی او را بکشستی».^۵ و برای جلوگیری از فشار بر مردم فرودست مالیات‌های آنان را کم کرد و بر متولیان مالیاتی فشار آورد.

سخنرانی اولین روز پادشاهی هرمزد حول محورهای تاکید بر استحکام پایه‌های پادشاهی بود که گفت: «بردباری مایه پایداری شاهی و خرد قوام دین و دوستی و مدارا اساس فرمانروایی است و هوشمندی مایه اندیشه... و خداوند پادشاهی ما را گرامی داشت و شما را در پناه آن از بردگی آزاد فرمود».^۶ سپس در ادامه سخنرانی جامعه را به دو گروه تفکیک می‌کند: «شما هم اکنون دو گروهید، گروهی نیرومند و گروهی ناتوان هرگز نباید نیرومند شما ناتوان را طعمه خود قرار دهد. نباید ناتوان شما نسبت به نیرومندی نیرنگی زند و هیچ نیرومندی اندیشه برتری بر ناتوانان در سر نپرورد...».^۷

بیانات هرمزد نشانگر جدال عمیق میان طبقه اشراف و نجبا و طبقات فرودست جامعه بود. هرمزد شاید با این بیانات از وقوع و یا تداوم شورش و جنبش اجتماعی که در عصر قباد و انوشروان دولت را به چالش گرفته بود، جلوگیری و امنیت اجتماعی را به ارمغان می‌آورد. از سوی دیگر به اقشار عامه و ضعفا به ویژه دهقانان و خرده مالکان که در قدرت سهمی نداشتند هشدار داد که به فکر قیام و جنبش و ناآرامی نباشند و «نبايد ناتوان شما نسبت به نیرومند نیرنگی بزند».^۸

دوران ده ساله پادشاهی وی بنابر نظر مورخان اسلامی عصر تضعیف بزرگان و حمایت از طبقات عامه جامعه بود.

قیام مزدک که منجر به افزایش قدرت مردم عادی و طبقات پایین جامعه شده بود، این ترس را در دوران هرمزد ایجاد کرده بود که مبادا مجدداً فشار و احجاف توانمندان و اشراف بر مردمان عادی و دهقانان، منجر به هرج و مرج شود. بنابراین هرمزد هر دو قشر جامعه را مرتباً تهدید می‌کند که در صورت خروج از اوامرش با آنان برخورد خواهد شد، و اگر قرار است حقی گرفته شود، این قانون پادشاه است که دادگری می‌کند. هرمزد یک دفعه نمی‌خواهد مقام و منزلت اشراف و نجبا را بگیرد، بلکه در صورت تنش و تقابل با دربار شاهی و با مردم، از مقام و موقعیتشان محروم و مجازات خواهند شد. چنان‌چه دینوری می‌نویسد: «سیاست ما توجه نسبت به نیرومندان در بالا بردن مقام ایشان است نه چیرگی بر ایشان و مهربانی بر ناتوانان و دفاع از ایشان و جلوگیری از نیرومندان که نسبت به ایشان ستم روا ندارند و بر ایشان تعدی نکنند».^۹ از رفتار هرمزد نسبت به بزرگان و اشراف، معلوم می‌شود که هرمزد در صدد اصلاحات درون تشکیلات حکومتی بود. این اصلاحات که به تعبیر امروزی از بالا به پایین و با کاهش اقتدار اشرافیت درباری و روحانیان همراه بود، زمینه‌های تنش و تقابل در جامعه را کاهش و ساختار سیاسی-اجتماعی را از خطرات مصون نگه می‌داشت، بلکه شوکت و قدرت مقام شاهی را نیز باز می‌گرداند. این رویکرد ابتدا به صورت سخنرانی‌هایی در آغاز پادشاهی و به شکل کاملاً تهدید کننده و سنت شکن مطرح شد و بعد صورت واقعی به خود گرفت که به شکست قدرت برخی از اشرافیت کهن درباری و منادیان مذهبی منتهی گشت.

هرمزد سربازان و لشکریان خود را از ضرر رساندن و دست درازی به محصولات اتباع خود برحذر می‌کرد.^{۱۰} و لشکریان اعزامی به فرماندهی بهرام چوبین برای سرکوب ترکان را سفارش نمود که «از ستم و سرکشی پرهیز که نتیجه ستم به ستمگر بر می‌گردد و بر تو باد که پای بند وفاباشی که مایه نجات است»^{۱۱} چنین رفتاری بیانگر توجه پادشاه به زمین‌های کشاورزی و حیات مردمان گارگر و کشاورز بود که بخش اعظم جامعه را چنین قشری تشکیل می‌دادند و زندگی آنان وابسته به زمینهای کشاورزی بود و قانون از آنان کمتر حمایت می‌کرد.^{۱۲}

۱) بحران سیاسی

رابطه هرمزد با اشراف و بزرگان درباری

اشراف و خاندان‌های حکومت‌گر جزو اقشار بالای جامعه عصر ساسانی بودند.^{۱۳} این لایه‌های قدرتمدار در سراسر مملکت ایران‌شهر پایه‌پای دیگر اقشار صاحب نفوذ در تحولات سیاسی- نظامی و اجتماعی نقش اساسی داشتند. آنان جزو ارکان اصلی حکومت بوده و قدرت و نفوذ بیش از اندازه در دستگاه حکومتی و اجتماع ساسانی داشتند. علاوه بر داشتن اصالت و نسب بالا با تصاحب املاک فراوان و مهمترین مناصب لشکری و کشوری^{۱۴} را در حیطه اختیار خویش گرفته بودند. هم‌چنین در مساله جانشینی شاه و اداره حکومت دخالت بیش از اندازه داشتند^{۱۵} اینان از یک سو همراه با روحانیان در وقت ضرورت به جهت حفظ منافع خویش در مقابل پادشاهان ایستادگی می‌کردند. از میان گروه‌های اشراف، واسپوهران مناصب مهمی مانند نهادن تاج بر سر شاه را به صورت موروثی و نظارت بر امور لشکری و کشوری^{۱۶} و حضور در شورای سلطنتی به همراه موبدان را بر عهده داشتند.^{۱۷} به علاوه از قدرت اقتصادی زیادی نیز برخوردار بودند،^{۱۸} مهم‌ترین امتیازات اقتصادی اشراف عصر ساسانی به خصوص واسپوهران، مالکیت اراضی وسیع بود.^{۱۹} هم‌چنین به همراه خاندان سلطنتی و شاه، اراضی کشور را تحت سیطره داشتند. معافیت مالیاتی^{۲۰} و برخورداری از کمک‌های نقدی دولت^{۲۱} از جمله عوامل اقتدار و امتیازات اقتصادی آنان بود. آنان در مواقع ضعف و فتور دولت در تمام امور مهم و حتی گاه در کار سلطنت مداخله می‌کردند. نوسانات قدرت پادشاهان در افزایش یا کاهش قدرت اشراف و بزرگان تاثیر بسزایی داشت. این قدرت بیش از اندازه پیامدهای چون دخالت در امور حکومتی و خلع و نابودی شاهان را به ویژه در مواقع بحرانی در پی داشت. بنابراین هر شاهی که بر اریکه سلطنت می‌نشست، نیازمند حمایت اشراف و بزرگان و خاندان‌های حکومت‌گر بود. این قدرت روز افزون اگرچه گاهی اوقات با اقدامات برخی از شاهان و به صورت موقت محدود می‌شد و دست آنان را از دخالت و نفوذ در تشکیلات حکومتی کوتاه می‌گردید، ولی در نهایت آنان زمینه را برای برکناری و توطئه علیه شاهان هموار می‌کردند.

مرگ شاپور یکم نقطه آغاز بازیابی قدرت اشرافیت درباری با همکاری روحانیان زرتشتی بود. در این مقطع پادشاهان ساسانی از هرمزد دوم تا یزدگرد اول بازیچه دست اشراف و بزرگان بودند. آنان در قتل شاپور سوم و برکناری اردشیر دوم دست داشتند^{۲۲} یزدگرد اول را که تسلیم خواسته-

هایشان نمی‌شد، و تعدادی از اشراف و روحانیان را به قتل رسانیده و تا حدودی از قدرت آنان کاسته بود^{۲۳}، بزهکار خواندند و او را از بین بردند^{۲۴} و بلاش را که نخست به سلطنت نشانده بودند، برکنار نمودند. در این توطئه روحانیان و سپاهیان نیز نقش داشتند^{۲۵} با ظهور قباد اول، این رویه تغییر کرد. گرچه قباد نیز از جانب بزرگان و اشراف بر تخت سلطنت نشست،^{۲۶} ولی راه مخالفت در مقابل زیاده‌خواهی آنان در پیش گرفت، زیرا از مداخله اشرافیت درباری و روحانیان در تعیین جانشینی و حمایت آنان از سوخرا^{۲۷} و دخالت‌های روز افزون آنان در امور کشوری ناراحت بود. برای این منظور از مزدک و جنبش وی حمایت کرد و از این طریق توانست قدرت و نفوذ آنان را در تشکیلات حکومتی بشکند و پایه و منزلت و مقامشان را کاهش دهد.^{۲۸}

متمایل شدن قباد به مزدک سبب رنجش بزرگان و اشراف شد. اما با این وجود تعداد زیادی از اشراف جدید که مقام و منزلت اشرافیت قدیمی را نداشتند، به قباد پیوستند و پادشاه را در مقابله با اشراف درباری قدیمی یاری دادند. نمونه بارز آن حمایت سیاوش از قباد در مقابل اشراف قدیمی بود.^{۲۹} قباد پس از رفع غائله مزدک، پادشاهی را به فرزند خویش خسرو اول داد. وی مکتوبی در این باب نوشت و مهر زد.^{۳۰} از سوی دیگر اشراف و بزرگان بر خلاف گذشته با جانشینی خسرو مخالفت نکردند. احتمال دارد در پیش گرفتن سیاست خشن وی قبل از پادشاهی در مقابل مزدکیان و طلب یاری وی از اشراف و بزرگان و روحانیان در برخورد با پیروان مزدک تاثیر زیادی داشت.

خسرو اول در مقابل زیاده‌خواهی اشرافیت درباری، روند اصلاحات را در پیش گرفت. او با چنین سیاستی در راستای ایجاد طبقه جدید اشراف از دهقانان خرده پا در مقابل اشراف قدیمی^{۳۱} به مبارزه با دخالت‌های روز افزون طبقه اشرافیت درباری گام برداشت. این اصلاح نظامی امتیاز جدیدی برای اشراف نظامی درجه دوم یعنی اسواران ایجاد کرد.^{۳۲} وی با چنین روندی به کاهش اقتدار اشرافیت درباری کهن در تشکیلات اداری- حکومتی پرداخت و این خود عاملی شد تا خاندان‌های قدرت‌مدار بعد از کسری انوشروان همواره با حکومت مرکزی و دربار ساسانی جهت احیای قدرت از دست رفته خود دست و پنجه نرم کنند. با این وجود آنان اقتدار خود را تا پایان عصر ساسانی کمابیش حفظ کردند. نقش و حضور خاندان مهران که در عصر خسرو انوشروان مناصب مهمی در اختیار داشتند^{۳۳} و خاندان قارن را که والی خراسان و گرگان و اجازه نشستن بر تخت زرین را یافته بود، تا دوران شاهنشاهی هرمزد چهارم حفظ شد.^{۳۴}

در واقع اگرچه اصلاحات و تغییرات در ساختار قدرت از جانب انوشروان برای خنثی‌سازی تنش‌ها و بحران‌ها و حفظ توازن قدرت در دربار و حکومت طراحی و اجرا شده بود، اما از آنجا که اشرافیت درباری کهن با ارکان نظام ساسانی هماهنگی و همسازی جدی و جدیدی از خود نشان داد، درگیری‌ها و اختلافات همچنان ادامه یافت و تعادل جدید جایگزین نظم قبلی نشد. در چنین محیط ناامنی خطر توطئه‌ها و حتی توهّم توطئه بیش از پیش بر هرم قدرت سیاسی و تشکیلات دربار سایه انداخت،^{۳۵} چنین روند بعد از کسری انوشروان حکومت و دربار را به زیر سایه چنین تقابلهایی کشاند.

هرمزد با وصیت پدر و به یاری طبقه اشراف و بزرگان به مقام شاهی رسید.^{۳۶} با این وجود در آغاز پادشاهی با دخالت و نارضایتی رو به رشد اشراف و بزرگان و روحانیان مواجه گردید. طبری درباره رابطه و برخورد اولیه اشراف با پادشاه در اولین روز جلوس بر تخت سلطنت ابراز می‌دارد. در زمان تاج‌گذاری، اشراف و بزرگان حاضر برای پادشاه دعا کردند. پادشاه نیز قول اجرای عدالت و نیکی به مردم و تشدید فشار بر بزرگان و اشراف سر داد و آنان نیز راه مخالفت با پادشاه را در پیش گرفتند^{۳۷} به گفته گردیزی «با رعیت محاملت کرد و بر ضعیفان و درماندگان مشفق و بر توانگران و اهل نعمت سخت دل بود... رسم موبد نشانیدن برداشت و گفت کسی نباید مرا بفرمیاد و باز دارد من به خویشان اولی‌ترم، صیانت کردن خویشان را، همه بزرگان و متوجهان ایران بر وی دشمن گشتند».^{۳۸} مسعودی ریزبینانه به موضوع می‌نگرد که هرمزد «با خواص مردم ستم پیش گرفت و به عوام متمایل شد و آنان را تقرب افزود و فرومایگان و اوباش را پر و بال داد و بر ضد خواص برانگیخت... وی احکام موبدان را از میان برداشته و روش معقول و شریعت قدیم ویرانی گرفته بود و اصول را تغییر داده و رسوم را محدود کرده بود».^{۳۹}

ثعالبی ابراز می‌دارد هرمزد، افتادگان را بلند و زبردستان را زندانی کرد. بزرگان دوران پادشاهی پدرش را تنزل مرتبت و مقام داد و خطاهای نکرده‌ای را بدانان منسوب کرد. سپس نسبت به کسانی که در دوران پدرش در حق وی کینه و بدی کرده بودند، به شدت برخورد نمود.^{۴۰} به علاوه هرمزد در راستای تضعیف قدرت اشرافیت درباری همچون قباد اول از تضادهای دودمانی بین خاندان‌های حکومت‌گر بهره گرفت. نمونه بارز آن به قتل رساندن دو نفر از اعیان خسرو اول به نامهای برزمهر و بهرام آذرماهان (به قتل رساندن برزمهر به بهانه مخالفت با جانشینی هرمزد با زدن اتهام از جانب بهرام آذرماهان) بود.^{۴۱} شاید می‌خواست در طبقه اشراف و بزرگان شکاف ایجاد

نماید و با جذب دیگری دشمنی را بین آنان ایجاد نماید و از این راه در سرکوب و نابودیشان قدم گذارد. اگرچه این اقدام به صورت موقت و در آن برهه از زمان در افزایش اقتدار شاهی به هرمزد کمک کرد، ولی با این اقدامات نه تنها دشمنی طبقات قدرت مدار را علیه خویش برانگیخت، بلکه دولت خویش را از وجود چنین مردمانی ورزیده و آگاه که تکیه‌گاه دولت بودند، محروم ساخت و در آینده کشور را در معرض بحران‌های داخلی و خارجی آسیب‌پذیرتر کرد. زرین کوب سر بر آوردن نجبا و اشراف و موبدان در عصر هرمزد چهارم را ناشی از وابستگی خسرو اول در اواخر عمرش بدان طبقات را بیان کرده و این وابستگی منجر به قوت یافتن این اقشار در دستگاه حکومتی گردید.^{۴۲} بنابراین راه مبارزه و سرکوب آنان را در پیش گرفت. شاهنشاه که تضادها و رقابت‌های درون گروهی اشراف را دید، در اولین برخورد با اشراف و بزرگان، «اعیان زادگان به دربار فرستاده شدند تا خدمت غلامی کنند و از آن جا به مناصب عالیه دولت و دربار نایل گردند. اگر یکی از اشراف از رعایت احترامات لازمه دربار کوتاهی می‌کرد و برای عرض مراسم اطاعت بدان جا حضور نمی‌یافت، متوجه می‌شد و سبب را استعمال می‌نمود».^{۴۳} این اقدام نیز سنت‌شکنی بود که پادشاه اعیان زادگان را به غلامی وادار نمود و از رویکرد قبلی که اشراف و اعیان از آنجا که جزو طبقات بالای جامعه بودند و به صورت ارثی باید پست‌ها و مناصب مهم کشوری و لشکری در اختیار داشته باشند، برحذر کرد و دریافت مقام و منصب را مستلزم لیاقت و کاردانی برشمرد و مردم طبقات دیگر به ویژه اشراف زمیندار و دهقانان و مالکان ارضی نیز می‌توانند بدان دست یابند.

نارضایتی صاحبان قدرت دو دلیل بسیار مهم داشت: یکی تعیین هرمزد به پادشاهی از سوی پدر و این از دیدگاه بزرگان و موبدان سنت‌شکنی بود و بزرگان به آن رضایت نداشتند. به ویژه که هرمزد از طرف مادر تباری ترک نژاد داشت. دیگری سنت‌شکنی هرمزد و تکیه او بر طبقات فرو دست بود که بلند مرتبه‌گان را ناراحت کرد.^{۴۴}

هرمزد در مقابل زیاده‌خواهی اشرافیت درباری متوسل به خشونت شد. در این راه عده زیادی کشته و یا زندانی کرد و منزلت و مرتبه تعدادی را کاهش داد.^{۴۵} در شمار کشته‌شدگان اشراف و نجبا درباری، خردمندان یعنی وابستگان به روحانیت نیز به حساب آمده‌اند که اینان هم از جانب اشراف تغذیه می‌شدند.^{۴۶} این اقدام منجر به زندانی شدن عده زیادی از بزرگان و مصادره دارایی و تنزل پایگاه اجتماعی آنان شد و این کار سپاهیان را نیز در بر گرفت.^{۴۷} چنین رویکردی منجر به رویگردانی و دوری گزیدن تعدادی از اطرافیان (که از اشراف و نجبای بلند مرتبه بودند) گردید.^{۴۸}

اما این دشمنی شامل همه اشراف و نجبا نمی‌شد، بلکه تنها عده‌ای از مقامات عالی رتبه درباری و برخی از اعضای خاندان شاهی و نیز تعدادی از روحانیان بزرگ زرتشتی و مرزبانان را در بر می‌گرفت.^{۴۹} شاید در پیش گرفتن چنین سیاستی به دلیل افزایش قدرت سپهبدان و مرزبانان با اصلاحات خسرو اول بود که با داشتن امتیاز گردآوری خراج، زمینه سوء استفاده از زمینداران کوچک و کشاورزان را به وجود آورده بود. کوشش فئودال‌های بزرگ برای دور شدن از حکومت مرکزی و تصرف بخشی از مالیات‌ها که برای خزانه شاه اختصاص داده شده بود، موجبات ناخرسندی شاهنشاه را به وجود آورده بود.^{۵۰} از سوی دیگر با در پیش گرفتن چنین رویکردی دشمنی اشراف و بزرگان را برانگیخت و مقدمات کودتا علیه خویش را ایجاد نمود.^{۵۱} این کودتا از داخل حرم شروع و گردانندگان آن جزو نزدیکان شاه (بستام و بندویه) و اشراف ناراضی بودند که در نهایت هرمزد را از سلطنت خلع و کور کردند.^{۵۲} آنان هرمزد را خلع و تاج شاهی، کمر بند و شمشیر و قبای هرمزد را گرفتند و برای خسرو در آذربایجان فرستادند. بدین ترتیب او به مداین آمد و شاه شد.^{۵۳} حتی در مراسم تاج‌گذاری سران اعیان و اشراف حضور چشمگیر داشتند.^{۵۴}

بنا بر اظهار نظر تاریخ‌گزیده، اقدام هرمزد در برخورد با بزرگان و اشراف دلایل قانونی نداشته است و بیشتر بر نوعی انتقام‌کشی و انتقام‌جویی و تسویه حساب شخصی و ملی بود که به دنبال دلایل جزیی و واهی صورت می‌گرفت و ارکان دولت کسری انوشروان را بیشتر به بهانه‌های ناوایب بر انداخت. بعضی‌ها را کشت و بعضی را به مصادرات عنیف پایمال کرد.^{۵۵} شاید هدف وی پیشگیری از وقوع شورش‌های اجتماعی توده‌های مردم علیه اشرافیت درباری بود. به این ترتیب هرمزد این چنین جامعه را پالایش کرد و حرمت و قداست و منزلت اشراف و نجبا را شکست و به حمایت از طبقات پایین به ویژه دهقانان و فئودال‌های خرده پای پرداخت که به نوشته دینوری در حکومت وی «توانا و ناتوان یکسان شدند».^{۵۶} به گفته سبئوس، هرمزد در مقابل اعیان و اشراف و بزرگان سیاست حمایت از زمین‌داران کوچک یا دهقانان مرفه را که احتمالاً به زیان اشراف رشد کرده و نیرو گرفته بودند، در پیش گرفت.^{۵۷} شاه از این طریق نیروی سومی به وجود آورد که می‌توانست توازن قدرت در سلسله مراتب هرم قدرت سیاسی و تشکیلات حکومتی نگه دارد و با استفاده از توانمندی این گروه نخواستنه برنامه‌های خویش را گام به گام پیش ببرد.

برکشیدن فرودستان توسط هرمز شامل همه کشاورزان نمی‌شد، بلکه زمینداران خرده پا و متوسط و گروهی از دهقانان را در بر می‌گرفت.^{۵۸} شاه با برکشیدن دهقانان و دادن زمین به ایشان

و وارد کردنشان به خدمت دولت، قشر فئودالی وابسته به خود به وجود آورد. اما سایر زیردستان یعنی کشاورزان مانند قبل محروم و بی‌حقوق ماندند. تنها پس از صدور فرمان شاه مبنی بر دریافت علفچر و باج، وضع آنان کمی بهتر شد.^{۵۹} چنین اقداماتی از جانب زمین‌داران و پیشه‌وران و بازرگانان پشتیبانی می‌شد.^{۶۰}

سپس شاهنشاه متوجه میزان مالیات‌ها شد. اگرچه مقدار مالیات‌ها در عصر خسرو ساماندهی شده بود ولی در آن برهه میزان مالیات‌ها نسبتاً زیاد بود. پس تلاش شاه برای کاهش آن به جایی نرسید و تنها کوشید وضعی را که در جریان اصلاحات ارضی پدر و نیایش پیش آمده بود، نگاه دارد. با این وجود در آن زمان مجالی برای دست یازیدن به اصلاحات مالی و ارضی وجود نداشت، زیرا درگیری با دولت روم و در داخل کشور نیز بحران اشراف مجالی برای او باقی نگذاشت.^{۶۱} به نظر می‌رسد مخالفت و کینه‌جویی موبدان و فئودال‌ها که اقدامات هرمزد به زبان آنان و به سود مردم و روستائیان صورت گرفته بود، در پایان در شورش بهرام چوبین شکل گرفت و تا جایی پیشرفت که به خلع پادشاه از سلطنت منجر شد.

رابطه هرمزد با دبیران و خاندان شاهی

حکومت ساسانی در طول زمامداری خویش علاوه بر زیاده‌خواهی و بحران‌آفرینی اشرافیت درباری، در درون حرم و دربار شاهی نیز درگیر تنش‌ها و رقابت‌های درون خانوادگی بود که شورش و عصیان علیه مقام سلطنت را به دنبال داشت. وقوع شورش شاهزادگان بیانگر بحران و تنش و تشت سیاسی در دستگاه حکومتی و دربار شاهی بود که اقتدار برخی از شاهان نیز نتوانسته بود ماده بحران را ریشه کن نماید. رقابت بر سر تاج و تخت میان شاهزادگان و تشدید تنش‌های درباری از سوی اشرافیت درباری در زمان ضعف و فتور پادشاهان بیش از پیش اقتدار آن دولت را به زیر سایه چنین تقابل‌ها و تضادهایی کشاند. چنین سیاستی منجر به شکاف در خاندان شاهی و شورش شاهزادگان شد که بیشتر در دو قالب سیاسی و مذهبی بود. به عبارت دیگر زمینه اختلاف یا بر سر مسأله جانشینی بود و یا در گرایش شاهزادگان به آیین‌های غیر زرتشتی بود که بدون شک با واکنش و برخورد شدید پادشاهان و همچنین اشرافیت درباری مواجه می‌شد. در این میان کشتار برادران و کور کردن شاهزادگان نمونه‌هایی بودند که در شورش اعضای خاندان شاهی و شاهزادگان علیه مقام سلطنت نقش اساسی داشت. چه بسا برخورد شدید شاهان در حق شاهزادگان

ناراضی و عصیانگر منجر به تغییر وجه سیاسی و پناه بردن آنان به دشمنان داخلی و گاهی اوقات به دشمنان خارجی را در پی داشت.

تنش میان شاهزادگان و خاندان شاهی از عصر قباد به بعد وارد مرحله تازه‌ای شد. مهم‌ترین عاملی که موجب شورش شاهزادگان می‌شد، رقابت بر سر قدرت بین خاندان شاهی بود که به تبع آن نیز مجازات‌های گوناگونی از جمله کور کردن و مرگ را به دنبال داشت. در این میان از روغن زیتون جوشانده و یا میله آهنی گذاخته در کور نمودن چشم شاهزادگان استفاده می‌نمودند،^{۶۲} چنان‌چه قباد با نشستن بر اریکه سلطنتی، بلاش را گرفت و کور نمود.^{۶۳}

خسرو اول نیز با در پیش گرفتن کشتار برادران خویش، از جمله جاماسب و همه برادران و برادرزادگان و همه بزرگان و امرایی که در توطئه علیه خویش شرکت داشتند، به مبارزه برخاست.^{۶۴} شورش دیگر، قیام برادرش کاووس بود که مزدکیان از او حمایت می‌کردند. در این شورش کاووس به قتل رسید و مزدکیان نیز قتل عام شدند.^{۶۵} اگرچه وی برای مدتی شورش در درون خاندان شاهی را از میان برد، ولی با این وجود، بعد از مدتی از درون حرم شاهی با شورش پسرش انوشه‌زاد مواجه شد. تبعید انوشه‌زاد به گندی‌شاپور به سبب تمایلات وی به آیین مسیحیت^{۶۶} و یا زندگی فساد آلود وی بود.^{۶۷} در این شورش بدون شک زندانیان و مسیحیان آن شهر و مناطق مجاور نقش داشتند.^{۶۸} بی‌شک عامل اساسی شورش، مساله جانشینی بود که انوشه‌زاد را که آیین مادر مسیحی- اش را داشت، به حاشیه رانده بود^{۶۹} و از لحاظ عرفی و قانونی و از دید روحانیان زرتشتی مناسب و لایق جانشینی نبود. کسری با برخورد شدید در حق شاهزاده شورشی^{۷۰} نطفه شورش علیه تاج و تخت شاهی را در اواخر عصر ساسانی کاشت.

شورش دیگری که برای مدتی دستگاه حکومتی را درگیر و ایالت سیستان را دچار پریشانی نمود، شورش داور رازی از نیاکان خسرو اول علیه مقام سلطنت بود که به زودی سرکوب و خاموش گشت.^{۷۱} شاید تقسیم کشور به چهار مرزبان^{۷۲} و واگذاری اختیارات بیشتر به مرزبانان در تسریع وقوع آن شورش‌ها نقش اساسی داشت. چه بسا بعد مسافت و دوری آنان از مرکز سلطنت و سخت‌گیری و غضب شاهان در حق خاندان خویش، موجبات شورش علیه حکومت را تسریع می‌کرد. بحران درون خاندان شاهی و تسویه حساب‌های درون حرم، در دوره هرمزد چهارم نیز به وقوع پیوست. هرمزد پس از برخورد با اشرافیت درباری قدیم، متوجه دبیران شد و با آنان نیز چون

اشراف و بزرگان با شدت برخورد نمود. در راستای پاکسازی درون تشکیلاتی، سه تن از دبیران با قدر و اعتبار پدرش به نام‌های «آذین‌گشنسب» و «برزمهر» و «ماه‌آذر» را به قتل رسانید، که به نظر فردوسی کشتن آنان و بزرگان به واسطه ترسی بوده که هرمزد از فزونی قدرتشان داشته است.^{۷۳} سپس سخت‌گیری و غضب شاه نصیب اعضای خانواده شاهی نیز گردید. طبق نوشته یوهان افسوسی، هرمزد با نشستن بر تخت شاهی برادران خود (به گفته فردوسی شش نفر بودند) را کور و یا قتل عام نمود.^{۷۴}

رابطه هرمزد با روحانیان

در جامعه ساسانی به موازات دو قشر جنگاوران و اشراف، روحانیان هم در رأس تشکیلات حکومتی قرار داشتند. اما همه روحانیان در دستگاه حکومتی کار نمی‌کردند و یا جزو هیئت روحانی دولتی نبودند.^{۷۵} با این وجود، این قشر جزو اقشار ممتاز جامعه و مصدر واقعی قدرت بودند و از همان ابتدای سلسله ساسانیان جزو اقشار صاحب نفوذ و با اقتدار جامعه محسوب می‌شدند.^{۷۶} روحانیان به هنگام تاسیس دولت ساسانی به همراه خاندان‌های اشرافی شرکت داشتند و از این جهت اتحاد میان دین و دولت^{۷۷} انگیزه‌ای بود که به موبدان در دستگاه دولت قدرت فراوانی بخشید و مبانی نفوذ اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این طبقه در اجتماع و حاکمیت زرتشتی افزایش داد. آنان مهر تایید به سلطنت پادشاه جدید می‌زدند و جزو شورای سلطنتی بودند^{۷۸} و در عزل و نصب و جانشینی شاهان^{۷۹} نقش اساسی و اصلی داشتند.

قباد اول نیز برای کاهش اقتدار موبدان، به مزدک گرایش یافت و راه مدارا و حمایت از مزدکیان را در پیش گرفت. از این طریق به کاهش قدرت آنان در امور حکومتی توفیق یافت. این سیاست منجر به نارضایتی روحانیان از شاه گردید^{۸۰} و از سلطنت خلع و زندانی شد.^{۸۱}

در واقع تعصبات مذهبی پادشاهان ساسانی تابع نوسانات سیاسی و اجتماعی جامعه بود. با اصلاحات خسرو اول بار دیگر قدرت روحانیان دستخوش تغییر گردید. از آن‌جا که خسرو انوشروان در سرکوب مزدکیان اقدام قاطعی انجام داده بود و قیام برادرش کاووس که حامی مزدکیان و از حمایت آنان برخوردار بود را سرکوب و وی را به قتل رسانده بود.^{۸۲} زمینه‌های قدرشناسی و خرسندی روحانیان و موبدان و دادن لقب عادل را در اوان حکومت را در پی داشته است. با این وجود کسری با تثبیت پایه‌های قدرت خویش بدون شک همچون گذشته نیازمند حمایت قاطبه و

همه جانبه روحانیان زرتشتی نبود. به عبارت دیگر وی برای ایجاد ثبات و امنیت سیاسی و اجتماعی نیازمند حفظ تعادل قدرت در اجتماع و دستگاه حکومتی بود. پس برای جلوگیری از نفوذ بیش از اندازه و به خطر افتادن پایه‌های قدرت خویش از سوی روحانیان زرتشتی آرام و به تدریج رویکرد تضعیف جایگاه روحانیان در سلسله مراتب اجتماعی را در پیش گرفت. برای گام برداشتن در این مسیر حمایت ضمنی اشرافیت جدید درباری اساسی و حیاتی بود که به احتمال زیاد بدون همیاری آنان به آسانی میسر نمی‌شد. وی در این راستا قدرت موبدان موبد را تضعیف نمود، زیرا اشراف نیز خواستار تضعیف موقف موبدان و مغان بودند.^{۸۳} سپس یکی از موبدان را به علت تاخیر در رسیدن به حضورش، به قتل رساند.^{۸۴} از سوی دیگر کنار زدن و به حاشیه کشاندن روحانیان آرام و به تدریج صورت می‌گرفت و از نقش آنان در امور حکومتی به تدریج کاسته شد. چنانچه در دادگاهی مزدک به همراه روحانیان زرتشتی، اسقف‌های مسیحی گلوزانس و بازان (که پزشک مخصوص کسری بود) نیز شرکت داشتند.^{۸۵} با در پیش گرفتن چنین سیاستی جایگاه روحانیان در سلسله طبقات اجتماعی را تضعیف نمود. به گونه‌ای که، نام موبدان موبد، پس از چند مقام غیر روحانی ذکر شده است. نمونه بارز آن ذکر نام سورسخون دادوران دادور و مغان اندرز بد در پایین-ترین طبقه جامعه است.^{۸۶} احتمال دارد رفتار خوب کسری با مسیحیان در ایجاد تنش بین پادشاه و روحانیان زرتشتی موثر بوده است، زیرا کسری امر کرده بود در صورتی که مسیحیان موجبات دشمنی را فراهم نکنند، مورد عقوبت قرار نگیرند.^{۸۷} حتی حضور پزشکان مسیحی در دربار نیز چشمگیر بود. به گونه‌ای که پزشکی دربار تیسفون به طور نیمه انحصاری در دست مسیحیان قرار داشت،^{۸۸} که بسیاری از آنان از سوی امپراتوری روم فرستاده شده بودند. همچنین حضور همسران مسیحی در حرم شاه، حاکی از تساهل و مدارای مذهبی شاهان ساسانی با مذاهب دیگر غیر زرتشتی بود.^{۸۹} در سوی دیگر درخواست انوشروان از اسقف مارآبا برای آرام کردن مسیحیان شورش خوزستان در جریان قیام انوشه‌زاد (به ویژه شهرنشینان)^{۹۰}، و ایجاد مراکز اسقف‌نشین مسیحی در برخی از مناطق ایران^{۹۱} بیانگر رشد چشمگیر مسیحیت در ایران بود که در جامعه ایران نفوذ و قدرت یافته بودند. بدون شک انتشار آیین مسیحیت در ایران واکنش‌های روحانیان را در پی داشته است. مخالفت پادشاهان و روحانیان زرتشتی با مسیحیان از آن ناشی می‌شد که مسیحیان ایران را به دوستی و بندگی قیصر متهم می‌نمودند و آیین مشترک را دلیل این دوستی می‌دانستند.^{۹۲}

هرمزد چهارم با در پیش گرفتن سیاست تساهل مذهبی نسبت به مسیحیان و یهودیان که بیشتر به ملاحظات سیاسی بود^{۹۳}، کینه و دشمنی روحانیان زرتشتی را به او متوجه می‌ساخت.^{۹۴} وی اگرچه قصد داشت سیاست پدر را در احاطه قدرت نجبا و روحانیان را دنبال کند، اما چون این دو طبقه در جامعه ایران دارای قدرت و نفوذ زیادی بودند، خود را گرفتار دید و برای تثبیت وضع خویش به رعایای مسیحی اتکا نمود. همین امر موجب عکس‌العمل قوی‌تر روحانیان زرتشتی در مقابلش شد.^{۹۵} لکن بر خلاف خواست روحانیان، پادشاه در راستای بهبود وضع مسیحیان تلاش و به ایشان نیکی نمود.^{۹۶} طبق نوشته طبری روحانیان نامه‌ای به هرمزد نوشتند و از او درخواست کردند که به اذیت و فشار بر مسیحیان بیفزاید. هرمزد در پاسخ نوشت: «هم‌چنان که تخت پادشاهی ما تنها به دو پایه پیشین و بی دو پایه پسین باز نایستد، پادشاهی ما نیز با تباه ساختن ترسایان و پیروان کیش‌های دیگر بجز کیش ما استوار و پایدار نباشد. پس دست از ترسایان کوتاه کنید و به کارهای نیک روی آورید. تا ترسایان و پیروان کیش‌های دیگر آن را ببیند و شما را بر آن بستایند و از جان هواخواه کیش شما باشند»^{۹۷} و «پادشاهی بزرگ را از مخالفت چاره نیست و به پادشاهی بزرگ اندر از هر لونی مردم باشد».^{۹۸} این پاسخ قاطع سبب کینه و دشمنی آنان را پدید آورد و یکی از عوامل برکناری وی گردید. از همه مهم‌تر مسیحیان ایران رابطه خوبی با شاه داشتند. حتی یسوعیه که با اجازه پادشاه مقام جاثلیقی یافته و بسیار مورد توجه بود، با دادن اخبار راجع به حرکات لشکر روم خدمات شایانی به دولت ایران نمود.^{۹۹} تشدید فشار بر روحانیان زرتشتی در دوره پادشاهی هرمزد بیش از گذشته تداوم یافت. به احتمال زیاد دلیل آن نیز مخالفت روحانیان با پادشاهی وی بود. از سوی دیگر هرمزد نیز خطر نفوذ و دخالت آنان را به خوبی تشخیص داده بود. این رویکرد منجر به برخورد شاه با روحانیان گردید. به واقع ترس پادشاه بیشتر به خاطر یکپارچگی روحانیت و اشراف بود. با چنین حلقه پیوندی تاج و تخت شاهی بیش از پیش در مخاطر می‌افتاد.^{۱۰۰} پس تنها راه حفظ ساختار قدرت، مقابله تند با اشراف و روحانیان بود. در این میان دفاع از مسیحیت و آیین‌های غیر زرتشتی اساس کار نزاع پادشاه با طبقه روحانیان بود. در اولین قدم موبدان موبد «زرتشت» را با خوراندن زهر از بین برد.^{۱۰۱} این اقدام واکنش شدید بزرگان و روحانیان را در پی داشت. همچنین پادشاه برای کاستن از نقش آنان در امور سیاسی حکومتی گام برداشت و در مقابله با آنان روش تساهل مذهبی با مسیحیان را در پیش گرفت و برای تثبیت وضع خویش به رعایای مسیحی اتکا نمود.^{۱۰۲}

در جانب دیگر هرمزد رسم موبد نشاندن را برانداخت^{۱۰۳} و احکام موبدان را از میان برداشت^{۱۰۴} و در اولین قدم موبدان موبد «زرتشت» را با زهر از بین برد.^{۱۰۵} دست روحانیان را در امور داوری و قضایی کوتاه کرد و در راستای اجرای عدالت، تعدادی از موبدان را به بهانه خشونت نسبت پیروان آیین مسیحی به زنجیر کشیده و به باتلاقی در کنار رود دجله تبعید نمود.^{۱۰۶} بدین ترتیب هرمزد توانست از هیربدان به واسطه تعصبات مذهبی‌شان آشکارا مواخذه کند.^{۱۰۷} اعدام اعیان اصیل و مصادره اموال ایشان با فشارهای مضاعف علیه روحانیان و علما نیز هم‌عنان بود.^{۱۰۸} بنا به گفته فردوسی، هرمزد بعدها سه تن از بزرگان و موبدان بسیار با نفوذ را که در زمان پدرش دارای اقتدار بسیار بودند، بکشت. فردوسی با ارائه سخنانی از هرمزد چهارم که در آن از وضع بد و نابسامان کشور سخن رفته، منظره روشنی در این زمینه به دست می‌دهد. نامداران پس از تکریم به هرمزد گفتند: «همه ما ارزش یک موبد را نداریم ولی تو موبدان و دبیران را کشتی و از آیین روی گرداندی».^{۱۰۹} چنین برخوردهایی بی‌شک بدون واکنش نبود. چنانچه نقش روحانیان زرتشتی در جریان قیام بهرام چوبین علیه هرمزد و هدایت مردم در پیوستن به بهرام چشمگیر بود. با این وجود برخورد شدید پادشاه شامل تمام روحانیان نشد. هرمزد تعدادی از روحانیان را در پستهای والای حکومتی گماشت و از آنان در مسایل حکومتی و بحران‌های خارجی مشورت می‌گرفت^{۱۱۰} به گونه‌ای که در انجمن مشورتی که شاه برای رفع بحرانهای خارجی تشکیل داد، علاوه بر اشرافیت درباری، روحانیان نیز حضور داشتند و موبدی که مقام و جایگاه والایی داشت به پادشاه سفارش‌هایی داد.^{۱۱۱} در سوی دیگر علاوه بر شرکت موبدان موبد در انجمن انتخاب بهرام چوبین به مقام سپهسالاری علیه ترکان^{۱۱۲}، یعقوبی از مشاوره موبدان موبد در بدینی شاهنشاه نسبت به هرمزد سخن می‌گوید و تحت نظارت ویژه قرار می‌گیرد.^{۱۱۳}

حال بطور یقین مشخص نیست که طبقه روحانی در انقلابی که هرمزد را از تخت و زندگی محروم کرد، به طور موثری شرکت جسته باشند. اما آنچه بعدها عیان شد، این بود که آنان در این انقلاب به قدرت سابق دست نیافتند. آنچه محرک اصلی شورش علیه پادشاه بود، طبقه نجبا و اشراف بود، زیرا از جانب هرمزد در تنگنا و مضیقه بودند و غرور و کبرشان شکسته و نفوذ و اقتدارشان از دست داده بودند. این رفتار غیره منتظره شوکی بر آنان وارد کرده بود، زیرا کسری انوشروان این طبقه را در زیر فرمان خود درآورده و تا حدی هم حس غرور و کبر اشراف را راضی نگاه می‌داشت.^{۱۱۴} با این وجود روحانیان احتمال دارد در جریان شورش و بحران بهرام چوبین در

هدایت مردم و دور نگاه داشتن آنان از جریان‌های سیاسی و عدم پشتیبانی عامه مردم از هرمزد، و همچنین در خلع هرمزد نقش عمده‌ای ایفا نموده باشند.^{۱۱۵}

۲) بحران نظامی

رابطه هرمزد با سپاهیان

در جامعه ساسانی از ابتدای روی کار آمدن آن دولت، جنگاوران و سپاهیان از اهمیت خاصی برخوردار بودند. این توجه خاص بیشتر به خاطر نقش حفاظتی و مقابله با دشمنان و پیشبرد اهداف سیاسی - نظامی و ایجاد یک حکومت با اقتدار بود. آنان جزو اقشار بالای جامعه ساسانی^{۱۱۶} و از ارکان اصلی دولت به شمار می‌آمدند. آنان امنیت شاهنشاهی^{۱۱۷} و اتباع آن را عهده‌دار و از عضویت و حمایت طبقات بالای جامعه و اشرافیت درباری برخوردار بودند.^{۱۱۸} از آنجا که ساسانیان سیستم نظامی خود را از پارتیان الگوبرداری کرده بودند. در آن دوره هم‌چون دوران هخامنشی و اشکانی، سپاه ایران از دو بخش اساسی سواره نظام سنگین و سبک اسلحه و پیاده نظام تشکیل می‌شد.^{۱۱۹}

اردشیر بابکان سواره نظام را به همراه شاهزادگان در ردیف قشر اول جامعه قرار داد.^{۱۲۰} سپس چهار اسپهبد را در تشکیلات نظامی برای ولایات خراسان، غرب، جنوب و شمال منصوب کرد که همه زیر نظر ایران سپاهید قرار داشتند.^{۱۲۱} این مقام و موقعیت تا زمان اصلاحات خسرو انوشیروان حفظ شد. زیرا قبل از وی نظامیان از طبقه آزادان بودند که با هزینه خود در خدمت اشراف بلند-مرتبه بودند. از این جهت وابستگی آنان به شاه ساسانی کم بود. این خودکفایی و پشتیبانی اشراف از این طبقه به تدریج زمینه را برای دخالت در امور سیاسی و اجتماعی و رقابت‌های درون حکومتی و گستردن دامنه نفوذ و قدرت شان در تشکیلات حکومتی هموار نمود.

خسرو با تعدیل مقام ایران سپاهید و کاهش برخی از اختیارات آن صاحب‌منصب^{۱۲۲} و تقسیم کشور به چهار کوست^{۱۲۳} ارتش را در حیطه قدرت خویش قرار داد و از تمرکز قوای نظامی در دست یک نفر کاست و نظارت دقیق‌تری بر سپاه اعمال گردید. شاید بتوان گفت اقدامات خسرو تا آن حد آزادی عمل در اختیار سپهبدان قرار داد که پس از وی راه خود سری در پیش گرفتند و به جای تشکیل یک ارتش نیرومند برای دولت به همراه اسپهبدان دیگر، بیشتر در فکر تقویت پایه‌های خویش برآمدند و در منطقه حکمرانی خویش ادعای تشکیل نوعی حکومت مستقل نمودند.

این اقدام باعث کاهش نیروی نظامی در داخل کشور و تجمع آن در نواحی مرزی گردید. این اقدام با تضعیف قدرت پادشاه به ویژه در اواخر حکومت ساسانی به دلیل عدم کنترل از مرکز، زمینه‌ساز کودتا و شورش نظامیان شد که نمونه بارز آن بهرام چوبین و شهر براز بودند. به علاوه خسرو برای ایجاد ارتشی منظم و مستقل تحت فرماندهی شاهنشاه و حکومت مرکزی از نجبای درجه دوم (اسواران) استفاده کرد.^{۱۳۴}

پیروزی‌های مکرر ارتش ایران در زمان هرمزد چهارم علیه رومیان، بر شهرت و قدرت نظامیان افزود و به همین دلیل گروهی از آنها به دنبال جایگاه خاص خود در جامعه برآمدند.^{۱۳۵} هرمزد با بهره‌مندی از ارتش جدید و قدرتمندی که پدرش ایجاد کرده بود و در آن اسواران تیرانداز مقام والایی داشتند به مبارزه با بزرگان و اشرافیت درباری رفت.^{۱۳۶} هرمزد نیز که زیاده‌خواهی اشرافیت نظامی را زنگ خطری برای آینده حکومت می‌دید، از تمام راه‌های ممکن سعی در تضعیف اقتدار اشراف نظامی کرد. تشدید اختلافات هرمزد با اشرافیت نظامی به احتمال زیاد ریشه در بعد روانی و تضادها و تنش‌های دوران پادشاهی خسرو انوشروان داشت. بدین خاطر دو طرف در صدد مهار قدرت دیگری و افزایش نفوذ و قدرت خویش در هرم قدرت سیاسی و نظامی بود. قدرت و نفوذ این قشر بیش از اندازه شده بود و زمینه دخالت آنان در امور سیاسی و نظامی، خطر کودتا برای پادشاه را داشت. بر با چنین رویکردی هرمزد در مقابل زیاده‌خواهی آنان متوسل به خشونت شد (چنانچه مورخان از کشتار سیزده هزار نفر از اشراف و بزرگان خبر می‌دهند)^{۱۳۷} که بدون شک تعداد زیادی از آنان جزو سپاهیان بودند. هرمزد برای رهایی از زیاده‌خواهی و تضعیف قدرت آنان هم‌چنین از تضاد و اختلاف بین صاحب‌منصبان بهره گرفت. این اقدام اگرچه در کوتاه مدت تأثیرگذار بود، ولی در تشدید اختلاف آنان با پادشاه نیز موثر بود و پیامد شورش و عصیان را در پی داشت. چنان‌چه آذین‌گشنسب وزیر نقش اساسی در ایجاد دشمنی پادشاه با بهرام چوبین ایفا نمود.^{۱۳۸} به علاوه هرمزد در راستای کاهش حقوق سپاهیان به میزان یک دهم^{۱۳۹} و مصادره اموال و زندانی نمودن آنان در اهواز و مهرجان اقدام نمود.^{۱۴۰} سپس با تقویت بخش غیر اسوار در مقابل سواره نظام اشرافی در صدد مهار قدرت اشرافیت نظامی برآمد. هم‌چنین با برکناری چابک سواران^{۱۴۱} و فشار بر سواره نظام اشرافی و سرکوب آنان، نه تنها موجب کاهش قدرت نظامی سپاهیان را فراهم آورد، بلکه پاسداری از مرزهای ایران را نیز با بحران مواجه کرد.^{۱۴۲}

اقدامات هرمزد علیه اشراف و سپاهیان نجیب‌زاده، سبب پیوستن سپاهیان به بهرام چوبین گردید.^{۱۳۳} در واقع یک «انجمن لشکری» گرد آمده و به برکناری پادشاه رأی داد.^{۱۳۴} سپاهیان به صف مخالفان شاه که اشراف قدیمی^{۱۳۵} صاحب نفوذ و سپاهیان شورشی به فرماندهی بهرام چوبین بودند، ملحق شدند. در واقع بیشتر چنین سپاهانی را گروه‌های آزادان تشکیل می‌دادند که در عصر انوشروان به منصفه ظهور رسیده بودند.^{۱۳۶} در این میان با پیوستن فرماندهان سپاه هرمزد از جمله زادپسر، زونب و سارامس به بهرام چوبین^{۱۳۷} و قتل آذین‌گشنسب (یزدان بخش) فرمانده سپاه شاهنشاه^{۱۳۸} شکاف عمیقی در ارتش ساسانی به وجود آمد. به دنبال آن گروه بزرگی از خویشاوندان اشراف قدیمی کشته شده که در سپاه خدمت می‌کردند.^{۱۳۹} به اضافه سران نژادگان دیگری فعالانه وارد عمل شدند^{۱۴۰} و راه طغیان علیه پادشاه در پیش گرفتند. در قیام بهرام چوبین بر هرمزد و خسرو دوم یهودیان شرکت فعالانه داشتند. احتمال دارد بستن مدارس یهودیان توسط هرمزد دلیل اصلی آن بود که با شورش خود امیدوار بودند از چنین اقدامی جلوگیری نمایند.^{۱۴۱} به واقع قیام بهرام چوبین نقطه آغاز آفرینش قدرت نظامیان در صحنه سیاسی عصر ساسانی بود که منجر به ریزش بخشی از سپاهیان از ارتش ایران گردید و ضربه سنگینی بر ساختار سیاسی - نظامی دولت وارد کرد. به علاوه زمینه‌ساز دسته‌بندی‌های بین اشراف قدیمی و جدید و تضعیف قدرت سیاسی و نظامی گردید و زمینه کودتا علیه پادشاه را به دنبال داشت.

ضربه دیگری که بر ساختار نظامی ارتش هرمزد وارد کرد، ماجرای تنش و اختلاف با پسرش خسرو دوم بود که فرار وی به آذربایجان را به دنبال داشت و در ریزش بخشی از نظامیان از ارتش اصلی مؤثر بود. در این میان عده زیادی از سپاهیان ولایات آذربایجان و ارمنستان به جمع سپاهیان خسرو دوم در زمان فرار به آذربایجان پیوستند.^{۱۴۲} هم‌زمان با این تحولات، بزرگان و اشرافیت درباری قدرت عمل در تیسفون را به دست می‌گیرند و زندانیان به ویژه اشرافیت نظامی و درباری را آزاد می‌کنند و با بخشی از لشکریان کنترل پایتخت را به دست می‌گیرند. آنان سرانجام کاخ شاهی را محاصره کرده و شاهنشاه را عزل و کور می‌کنند.^{۱۴۳} در این کودتای درباری علاوه بر برانجمن اشرافیت نظامی، مجلس اعیان و اشرافیت درباری نیز نقش اصلی در کودتا داشت و با اهالی شهر و پادگان نظامیان پایتخت ارتباط برقرار و با عالیرتبه‌ترین کارداران لشکری و کشوری در ولایت آذربایجان به توافق می‌رسند. روی این اصل آنان با انجمن‌گزینشی بیانیه‌ای مشترکی در عزل شاه از سلطنت صادر می‌کنند.^{۱۴۴} با این وجود این بیانیه تعیین تکلیف مقام سلطنت را مشخص

نمی‌کند. از آنجا که بهرام چوبین جزو خاندان شاهی نبود و با فقدان مشروعیت عام مواجه بود، از جانب انجمن گزینشی اشرافیت درباری (اعیان) و بخشی از انجمن اشرافیت نظامی مشروعیت نگرفت و به سرعت جانشینی به خسرو دوم سپرده شد.

به گفته دینوری سپاهیان در انجمن لشکری گفتند: «نه هرمز شاه و نه یزدان گشنسب وزیر»^{۱۴۵} بدون شک در انجمن گزینشی جانشین هرمزد، روحانیان نیز شرکت داشتند. اگرچه منابع اشاره‌ای در این زمینه نمی‌کنند ولی از آنجا که قانون ساسانیان طبق نامه تنسر به شرکت موثر و قطعی موبدان موبد در انجمن شاه‌گزینی به همراه اشرافیت درباری و نظامیان و دبیران اشاره می‌کند، قطعاً موبدان موبد به همراه بخشی از روحانیان در انتخاب جانشین هرمزد نقش داشته‌اند. دینوری از انجمنی سخن می‌گوید که بهرام چوبین را به فرماندهی جنگ با ترکان انتخاب نمودند. این انجمن که از اعیان و بزرگان و موبدان تشکیل شده بود،^{۱۴۶} راه را برای فزونی قدرت بهرام در آینده فراهم نمود. در این شورا بدون شک انجمن لشکری نیز حضور داشته و رضایت ضمنی فرماندهان را نیز به همراه داشته است. چنانچه دینوری از مهیا کردن سپاهیان کارآزموده دوازده هزار نفری از بزرگان و جنگجویان مشهور که به گفته طبری از سالخوردگان بودند^{۱۴۷} و سن همگان به چهل سال می‌رسید^{۱۴۸}، سخن می‌گوید. چنین سپاهی که منظور از آن هسته مرکزی سپاه ساسانی یعنی سواره نظام می‌باشد^{۱۴۹} و از میان میان تیراندازان ماهر گزینش شدند در سرنوشت جنگ موثرتر بودند.^{۱۵۰} سپس با سپاهی عظیم^{۱۵۱} به مصاف سپاه شابه، خاقان ترک، شتافت^{۱۵۲} و هرمزد درفش رستم را به او سپرد.^{۱۵۳} اختیارات خزانه اموال و انبار اسلحه و حق گزینش افراد را به وی محول کرد.^{۱۵۴} در سوی دیگر متن دینوری و طبری به واضحی به موقعیت مرزبانی بهرام در آذربایجان و ارمنستان اشاره می‌کنند که بیانگر نقش و حضور و اهمیت مرزبانان در تحولات سیاسی- نظامی در اواخر دوره ساسانیان بود که با تقسیمات عصر خسرو انوشروان اهمیت و قدرت یافته بودند. چنین انجمنی حاکی از حضور فعال اقشار بالادست اعیان و اشراف و نظامیان و روحانیان در عصر هرمزد بود. اگرچه چنین انجمن‌هایی در دربار نقش و حضور داشتند با این وجود شاه نسبت به اعضا و انجمن‌ها اعتمادی کافی نداشت. حتی با وجود تایید سپهسالاری بهرام، از طریق کارگزاران نزدیک تحت نظارت ویژه قرار داشت.^{۱۵۵} نمونه دیگر تشکیل انجمنی از بزرگان و اعیان بود که برای محاکمه دو نفر از صاحب منصبان دوره خسرو انوشروان تشکیل شد. این

محاکمه که ریشه در کینه شخصی و اتهام در مخالفت با مساله جانشینی هرمزد داشت^{۱۵۶} حاکی از وجود انجمن‌های مشورتی در راستای تایید و مشروعیت اعمال و کردار شاهنشاه هرمزد بود.

قیام بهرام چوبین

بهرام پسر بهرام گشنسب مقیم و مرزبان ری بود که به خاندان مهران منتسب^{۱۵۷} و از نوادگان چوبین پسر میلار از نسل انوش معروف به رام بود و از آن جهت به چوبینه لقب یافت.^{۱۵۸} گردیزی نسب آن را به گرگین میلاد و از فرزندان آرش بزرگ ذکر می‌کند.^{۱۵۹} بهرام در لشکرکشی خسرو اول به روم، فرماندهی سپاه اسواران را به عهده داشت و شهر دارا را تصرف کرده بود. وی قبل از اصلاحات انوشروان، سرفرمانده سپاه ایران بود و مقام ایران اسپهبد داشت.^{۱۶۰} بنابراین از نظر نظامی کار کشته و مورد اعتماد بزرگان و طبقات گوناگون بود. از همه مهم‌تر کامیابی‌های او در جنگ علیه دشمنان ساسانیان، منجر به افزایش اعتبار و شهرت وی در دربار و در میان نظامیان شده بود. بهرام یکی از چهار اسپهبدی بود که با چنان منصبی به جنگ ترکان رفت.^{۱۶۱} در عصر پادشاهی هرمزد چهارم، وی از سوی انجمن اشرافیت دربار به فرماندهی سپاهیان ایران در جنگ با ترکان برگزیده شد و موافقت شاهنشاه را به دست آورد.^{۱۶۲} با این وجود پس از پیروزی بهرام در مقابل ترکان مورد بی‌مهری شاه قرار گرفت. در اختلاف میان بهرام چوبین و هرمزد، وزیر پادشاه - آذین گشنسب - موثر بود^{۱۶۳} وی بهرام را متهم به اختلاس و خیانت در غنایم نمود و به دنبال آن بهرام مورد هتک خرمت قرار گرفت.^{۱۶۴} در واقع دلیل اینکار نفوذ بهرام در میان لایه‌های نظامی و حمایت و پشتیبانی اشراف از او بود.^{۱۶۵}

اما آنچه از نوشته‌های موخان برمی‌آید بهرام در فکر خلع پادشاه و نشستن بر تخت شاهی نبوده است، زیرا اولاً پادشاهی را مختص سلاله ساسانیان می‌دانست و در سوی دیگر پیشنهاد پادشاه ترکان را در گرفتن تاج و تخت ایران را مردود شمرد و در پاسخ ابراز داشت «... چگونه مرا بر ایران پادشاه می‌کنی و حال آنکه پادشاهی ایران برای خاندانی است که جایز نیست از ایشان به کسی دیگری واگذار شود».^{۱۶۶} حتی دینوری از تمکین و اطاعت بهرام در مقابل توهین پادشاه سخن می‌گوید «وی خشم خود را فرو خورد و دانست که از جانب سخن‌چینان پیش آمده است. غل و زنجیر را بر گردن و کمر بند را بر کمر بست و دوکدان را در دست گرفت و به بزرگان و یاران خود بار داد».^{۱۶۷}

بهرام اگرچه از توهین هرمزد نسبت به خود سخت ناراحت شد، ولی آن را به روی خود نیاورد و اظهار وفاداری و عبودیت نسبت به پادشاه نمود. شاید دلایل سیاسی و نظامی برای این کار داشت. سپس با سران سپاه به مشورت نشست که چه کاری انجام بدهند.

به گفته ثعالبی، فرماندهان به اقدامات سرکوب‌گرایانه هرمزد نسبت به بزرگان و اشراف اشاره و عواقب تهدید پادشاه را مطرح نمودند که هرمزد «در مورد چه کسی به عهد خود وفا کرده که نسبت به مواعیدی که به تو داده است وفا کند و کدام رئیس از طرف او ایمن بود که تو باشی؟ این معامله هم که با تو کرد مقدمه حمله‌ای است که برای متهم ساختن تو کرده و اول قدمی است که برای از بین بردن تو برداشته است. اگر زود دست به کار نشوید، شما را هم از بین خواهد برد. چنان که امثال تو را که ارکان دولت او بودند از بین برد».^{۱۶۸} اما شدت اقدامات هرمزد علیه اشراف و بزرگان و مخالفان سرانجام بهرام را به همراه سپاهیان به مقابله واداشت. بهرام در میان دو راهی قرار گرفت. یکی اینکه چاره‌ای جز قیام نداشت و دیگری اینکه با تهدید سپاهیانش مواجه شد که در صورت عدم قیام علیه هرمزد، وی را خلع خواهند نمود. به دنبال آن بهرام «با اندوه و ناخوشی با ایشان موافقت کرد».^{۱۶۹}

بهرام با استفاده از اوضاع نابه‌سامان کشور با مهارت خاصی در صدد قیام برآمد. شاه ایران در این بحبوحه از پشتیبانی سپاهیان که جزو نجیب‌زادگان نبودند، برخوردار بود. این سپاه که مدافع شاهنشاه بودند، از گروه‌های ترک و سواران کابلی و مزدوران خارجی تشکیل می‌شد.^{۱۷۰} در چنین وضعی به خوبی آشکار است که نفوذ و محبوبیت شاه در میان لایه‌های نظامیان به ویژه نجیب‌زادگان و فرماندهان رده بالا وجود نداشت. قیام بهرام چوبین نشان داد اصلاحات نظامی انوشروان در دراز مدت پایدار نیست. این اصلاحات درست زمانی جلوه کرد که ضرورت تشکیل سپاه دائمی مطرح شده بود. هزینه این سپاه از مالیات مردم پرداخت می‌شد.^{۱۷۱}

به دنبال تشدید و جبهه‌بندی شاهنشاه و بهرام، سپاهیان ایرانی مستقر در عراق که به دفع هورشیان فرستاده شده بودند به لشکریان بهرام در ارمنستان پیوستند و عازم تیسفون شدند.^{۱۷۲} هم‌چنین سپاهیان از دیلمیان نیز به بهرام پیوستند.^{۱۷۳} به علاوه دسته‌هایی دیگری از سپاهیان هرمزد نیز که در حدود نصیبین از نیروهای بیزانس شکست خورده بودند، از ترس تنبیه شاه به صفوف سپاهیان بهرام ملحق شدند. در تیسفون نیز نجبای ناراضی و به ویژه طبقه موبدان به سود

بهرام وارد عرصه شدند.^{۱۷۴} دلیل روحانیان زرتشتی به سبب مدارای دینی پادشاه با مسیحیان و سایر اقلیت‌های مذهبی غیر زرتشتی بود.^{۱۷۵} سپس اشرافیت ساسانی نیز به پشتیبانی از آنان برخاستند. به علاوه در میان قشرهای متوسط شهری نیز بازرگانان به صف طرفداران بهرام چوبین پیوستند. احتمال دارد نقش آنان بیشتر در امور خدماتی و تهیه آذوقه و تدارکاتی بوده است. در سوی دیگر بهرام برای ایجاد شکاف در خاندان شاهی، با زدن ده هزار نقره و دینار طلا^{۱۷۶} به نام خسرو پسر شاهنشاه هرمزد و ترویج آن در بین مردم تیسفون و مناطق دیگر موجبات اختلاف بین پسر و پدر را فراهم نمود.^{۱۷۷} به گفته ابن‌اثیر، خواسته درونی بهرام این بود که بین پدر (هرمز) و پسر (خسرو) اختلاف ایجاد کند. اگر «خسرو پیروز شود کارش برای بهرام آسان باشد و اگر پدر پیروز شود، بهرام برهد...».^{۱۷۸} بدینگونه میان پادشاه و پسرش خسرو اختلاف بروز نمود.

به علاوه بهرام با خاقان ترک پسر پرموده صلح کرد و سرزمین‌هایش را پس داد. سپس به خراسان متوجه شد.^{۱۷۹} بهرام با استفاده از دو دستگی و شکاف در دستگاه حکومتی، راه را برای برداشتن هرمزد از تخت پادشاهی هموار کرد. با این کارش در صدد ایجاد و تشدید دشمنی در خانواده شاهی بود و خسرو را که قانوناً ولیعهد بود، از ولیعهدی برکنار و یا از چشم بیندازد، زیرا خوب می‌دانست تا خسرو زنده باشد، بزرگان و اشراف گرایش به سوی حکومت وی که از سلاله ساسانیان نیست، ندارند. بنابراین با ارسال نامه‌ای به هرمزد در واگذاری سلطنت به خسرو دوم و اعلام حمایت خود از خسرو به بدگمان شدن هرمزد نسبت به پسرش مهر تأیید زد.

این اقدام منجر به ترس و وحشت هرمزد شد و از کرده خود پشیمان گردید و به سفارش وزیر- آذین‌گشنسب- تصمیم به کشتن پسرش خسرو و راضی کردن بهرام به اطاعت شد. خسرو با اطلاع از ماجرا به آذربایجان^{۱۸۰} و ارمنستان و اران و بیلقان رفت.^{۱۸۱} به دنبال آن مرزبانان و بزرگان بر خسرو دوم گرد آمدند و با پادشاهی او بیعت کردند، ولی او کاری نکرد.^{۱۸۲} فرار خسرو به آذربایجان منجر به پریشانی و نگرانی هرمزد شد، زیرا شک نداشت که پسرش با بهرام هم‌دستی دارد.^{۱۸۳} در سوی دیگر لشکریانی که بر شاهنشاه خشمناک و از پادشاهی او ناراضی بودند، سرپیچی کردند و به خسرو نامه نوشتند، وی را برای گرفتن تخت شاهی دعوت کردند. پس خسرو با لشکری از آذربایجان به سوی مداین حرکت کرد.^{۱۸۴} شاهنشاه هرمزد که از دو سو درگیر جنگ و کشمکش با سپاهیان بهرام و سپاهیان خسرو بود. از تیسفون به شهر ویه‌کواذ(به قباد) در نزدیک سلوکیه عزیمت نمود.^{۱۸۵} پاره‌ای از منابع بر این باورند که وحدت تعدادی روحانیان و اشراف که از

هرمزد و حکومت‌داری وی ناراضی بودند، زمینه را برای برکناری و سپس قتل وی فراهم کرد و از همه مهم‌تر اینکه موبدان نیز در کشتن پادشاه نقش داشتند.^{۱۸۶}

با حرکت بهرام به سوی تیسفون و سخنرانی در جمع سپاهیان، قیام خود را موجه و مشروع اعلام کرد. وی از کاهش حقوق سپاهیان به میزان یک درهم گلابه نمود.^{۱۸۷} همزمان با این تحولات، در ارتش هرمزد دوباره شکاف روی داد. فرمانده سپاه هرمزد به نام زاد پسر به بهرام چوبین پیوست. در داخل پایتخت نیز کشاکش و درگیری بین اشراف و پادشاه وجود داشت. جدال دو دائی خسرو- بندویه و بستام- با پادشاه منجر به زندانی شدن آنان گردید. هرمزد در این جو آشوب زده سپاهی به فرماندهی آذین‌گشنسب به جنگ بهرام فرستاد، اما در بین راه فرمانده سپاه به دست پسر عمویش کشته و لشکریان پادشاه پراکنده گشتند.^{۱۸۸} به گفته کریستن‌سن، زمانی که بهرام چوبین در کنار رود زاب مستقر بود، هرمزد سپاهی را به فرماندهی فرخان آماده حمله نمود. ولی میان لشکریان شاه آشوب و اختلاف بروز کرد. در این میان زونب یکی از فرماندهان سپاه سارامیس جوان یکی از سر سپردگان فرخان (رئیس سر سپردگان خسرو دوم)، در توطئه‌ای شبانگاه بر فرخان یورش و وی را مقتول و به پایتخت باز گشتند.^{۱۸۹}

اما دینوری از عزیمت آذین‌گشنسب وزیر به پیشنهاد مشاوران پادشاه برای پوزش خواهی و اقرار به گناه از سوی حکومت و صلح با بهرام چوبین روانه شد تا جلو خونریزی‌ها گرفته شود، سخن می‌گوید.^{۱۹۰} این آخرین تیری بود که هرمزد می‌خواست اقتدار خود را باز یابد. اما با رسیدن خبر بهرام به ری، آشفتگی و اغتشاش در دربار روی داد و مردم زندان‌ها را در هم شکستند و بندوی و بستام را از زندان آزاد و بزرگان را به خلع هرمزد تشویق نمودند. بدین شیوه بر پادشاه شوریدند و او را از تخت بر داشتند.^{۱۹۱} سرانجام شورشیان را که دو دایی خسرو نیز همراهی می‌کردند، هرمزد را خلع و کور و به زندان افکندند. خسرو پس از این ماجرا همراه با مرزبان آذربایجان و مرزبانان دیگر و تعدادی از افسران و خواص خود که دایی‌هایش نیز بودند، به سوی مداین عزیمت کرد.^{۱۹۲} بنا به نوشته دینوری «بزرگان ایران هرمزد را از تخت پایین کشیدند. تاج و کمر بند و شمشیر و قبای او را گرفتند و برای خسرو دوم که در آذربایجان بود، فرستادند. چون این اشیاء بدست او رسید به مداین آمد و سوی ایوان شد و بزرگان نزد او جمع شدند و او برای سخنرانی برخاست».^{۱۹۳}

طبری می‌نویسد پس از کشته شدن آذین‌گشنسب، اوضاع حکومتی برای هرمزد آشفته شد. بهرام با لشکریانش زودتر به تیسفون رسید و در حضور بزرگان و نژادگان تاج شاهی بر سر نهاد.^{۱۹۴} در نهایت خسرو پرویز با یاری نیروهای رومی و سپاهیان خویش و سفارشات پدر و حمایت گروهی از اشراف و بزرگان درباری بر بهرام پیروز و بر تخت سلطنت نشست.

نتیجه‌گیری

تلاش هرمزد چهارم برای بهبود اوضاع کشور و ایجاد جامعه عدالت محور و تضعیف اشرافیت درباری نتیجه ای نداد. همراهی و هماهنگی قشرهای بالادست و روحانیان با قیام بهرام چوبین و شکاف در صفوف طرفداران شاه که بیشتر نظامیان بودند، جامعه ایران را از استبداد سیاسی و نظامی پادشاهان و اشرافیت درباری رهایی نداد و قشرهای فرودست جامعه هم‌چون قبل تحت سلطه آنان قرار گرفت. در سوی دیگر تاج و تخت شاهی نیز قربانی قدرت‌طلبی طبقات اشراف و بزرگان و روحانیان و نظامیان شد. اما علت شکست سیاست‌های هرمزد را می‌توان در سازماندهی نامنظم ارتش و حکومت در اجرای برنامه اصلاحی، و اقدامات شتاب‌زده و کنار زدن گروه‌های زیادی از اشراف و اعیان و روحانیان از امور لشکری و کشوری و اجتماعی و تزلزل مقام و موقعیت آنان در جامعه دانست. هرمزد می‌توانست قشر نظامیان را علیه اشراف و اعیان کشوری به کار گیرد و از این طریق بر آنان پیروز شود. بررسی و تحلیل این تحقیق بدانجا ختم گردید که پیدایش بحران‌های سیاسی - اجتماعی در بستر جامعه ایران، در بعد داخلی، ناشی از حاکمیت روح خودکامگی شاهان و طبقات بالای جامعه بر سر رقابت و نفوذ در تشکیلات حکومتی و ساختار هرم قدرت سیاسی بود. همچنین فضای بسته و نظام طبقاتی و عدم درک صحیح از بحران‌ها و آسیب‌های اجتماعی و نیز عدم اقدام قاطع در رفع بحران‌های وارده، در نهایت راه برای متشنج کردن جامعه و بروز نارضایتی و شورش‌های داخلی و تشویق و تشدید تهاجمات دشمنان خارجی باز کرد و دولت ساسانی را در آخر به کام نیستی کشاند.

یادداشت‌ها:

- ۱- ابن اثیر، عزالدین، تاریخ الكامل، ترجمه سید حسین روحانی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۵۳۰؛ بناکتی، تاریخ بناکتی (روضه اولی‌الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب)، به کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۸، ص ۶۴
- ۲- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، متن کامل به تصحیح ژول مول، تهران: بهزاد، ۱۳۸۷، ص ۱۱۵۹.
- ۳- یعقوبی، ابن‌واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۰۴.
- ۴- مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۹۵.
- ۵- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، تاریخ بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار، تهران: زوار، ۱۳۸۵، ص ۷۴۴.
- ۶- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی، ۱۳۶۶، صص ۱۰۳-۱۰۴.
- ۷- همان، صص ۱۰۳-۱۰۴.
- ۸- همان، ص ۱۰۴.
- ۹- همان.
- ۱۰- ثعالی نیشابوری، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، تاریخ ثعالبی (غر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)، ترجمه محمد فضائلی، تهران: نقره، ۱۳۶۸، صص ۴۱۳-۴۱۴؛ طبری، همان، صص ۷۲۴-۷۲۵؛ نظامی گنجه‌ای، حکیم، کلیات خمسه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۱، صص ۱۵۰-۱۵۱؛ فردوسی، شاهنامه، ص ۱۱۶۴.
- ۱۱- دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۰۹.
- ۱۲- لمبتون، آن.ک.س، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، صص ۵۷-۵۸.
- ۱۳- وندیداد، ترجمه هاشم رضی، چاپ اول، تهران: فکر روز، ۱۳۷۶، ج ۲، صص ۶۲۹-۶۳۲؛ کارنامه اردشیر بابکان، به اهتمام محمد جواد مشکور، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۹، ص ۲۰۶؛ کتیبه حاجی‌آباد، سطر ۵ و ۶.
- ۱۴- کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۵، صص ۱۶۲ و ۱۶۶؛ زرین‌کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰، ص ۱۶۳.
- ۱۵- نامه تنسر به گشنسب، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۹، صص ۸۵-۸۶؛ کولسنیکف، ا. ای، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ترجمه محمد رفیق یحیایی، تهران: کندوکاو، ۱۳۸۹، ص ۷۹.
- ۱۶- کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۶۲.
- ۱۷- کولسنیکف، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ص ۷۹؛ خسروی، خسرو، نظام‌های بهره‌برداری از زمین در ایران، تهران: فرس، ۱۳۸۰، ص ۳۹.

- ۱۸- دیاکونف، میخائیل میخائیلوویچ، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۳۱۷.
- ۱۹- زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۱۶۳؛ خسروی، نظام‌های بهره‌برداری از زمین در ایران، صص ۳۶-۳۸.
- ۲۰- طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۰۳.
- ۲۱- مزارعی، عدنان، تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران از آغاز تا صفویه، تهران: مبارز، ۱۳۴۸، ص ۱۱۸.
- ۲۲- سامی، علی، تمدن ساسانی، تهران: سمت، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۵۲.
- ۲۳- دریایی، شاهنشاهی ساسانی، ص ۴۱.
- ۲۴- دینوری، اخبار الطوال، ص ۷۸.
- ۲۵- پیگولوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌اله رضا، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، صص ۴۱۴-۴۱۵؛ دریایی، شاهنشاهی ساسانی، ص ۴۱.
- ۲۶- طبری، تاریخ طبری، ج ۲، صص ۶۳۸-۶۳۹؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۸۹.
- ۲۷- طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳۹.
- ۲۸- نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۸، ص ۴۸۷.
- ۲۹- پیگولوسکایا، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام، ص ۹۹؛ کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۶۶.
- ۳۰- طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۴۱.
- ۳۱- همان، ج ۲، ص ۶۴۹؛ نلسون فرای، ریچارد، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ص ۵۲۰.
- ۳۲- کریستن سن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۶، ص ۲۸.
- ۳۳- نولدکه، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ص ۹۸۱.
- ۳۴- دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۲۴.
- ۳۵- مفتخری، حسین، «اوضاع سیاسی، مذهبی ایران در آستانه ظهور اسلام»، ص ۳.
- ۳۶- ابن اثیر، تاریخ الکامل، ص ۵۳۰؛ بناکتی، تاریخ بناکتی، ص ۶۴.
- ۳۷- طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۲۴.
- ۳۸- گردیزی، ابوسعید ابی‌الحی بن ضحاک بن محمود، تاریخ گردیزی (زین‌الاکهار)، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، صص ۸۸-۸۹.
- ۳۹- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۶۵.

- ۴۰- ثعالبی، تاریخ ثعالبی، ص ۴۱۱.
- ۴۱- ثعالبی، تاریخ ثعالبی، صص ۴۱۱-۴۱۲؛ فردوسی، شاهنامه، صص ۶۹۹-۷۰۰.
- ۴۲- زرین کوب، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، ص ۵۰۶.
- ۴۳- کریستن سن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، صص ۱۲۸-۱۲۹.
- ۴۴- محمودآبادی، سید اصغر، امپراتوری ساسانیان در گزارش‌های مورخان اسلامی و غربی، اصفهان: افسر، ۱۳۸۴، ص ۴۰۷.
- ۴۵- طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۲۵.
- ۴۶- آلتهایم وروت استیل، فرانتس، تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۳.
- ۴۷- مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۱، ص ۱۹۷.
- ۴۸- ابن اثیر، تاریخ الكامل، ص ۵۴۴؛ پیگولوسکایا، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ص ۱۱۳.
- ۴۹- کولسنیکف، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ص ۷۸.
- ۵۰- همان، ص ۸۴.
- ۵۱- دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۱۳.
- ۵۲- طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۲۷؛ ثعالبی، تاریخ ثعالبی، ص ۴۲۳؛ ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمان بن محمد، العبر، تاریخ ابن خلدون، ترجمه محمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۱.
- ۵۳- دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۱۳.
- ۵۴- طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۲۹.
- ۵۵- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی‌بکر بن احمد بن نصر، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۱۲۰.
- ۵۶- دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۰۷.
- ۵۷- پیگولوسکایا، تاریخ ایران از دوران باستان پایان سده هجدهم، صص ۱۱۳-۱۱۴؛ دریایی، شاهنشاهی ساسانی، ص ۴۷.
- ۵۸- کولسنیکف، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ص ۷۸.
- ۵۹- همان، ص ۸۶.
- ۶۰- همان، ص ۸۲.
- ۶۱- همان، ص ۸۶.
- ۶۲- پروکوپیوس، جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ص ۳۵.
- ۶۳- همان، ص ۳۴.

- ۶۴- همان، ص ۱۰۷.
- ۶۵- هوار، کلمان، ایران و تمدن ایرانی، ص ۱۵۵.
- ۶۶- دینوری، اخبار الطوال، ص ۹۸؛ فردوسی، شاهنامه، ص ۶۴۰؛ ابن اثیر، تاریخ الکامل، ج ۲، ص ۵۰۷.
- ۶۷- پیگولوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ص ۴۴۴.
- ۶۸- دینوری، اخبار الطوال، صص ۹۸-۹۹.
- ۶۹- همان، ص ۹۸.
- ۷۰- هوار، کلمان، ایران و تمدن ایرانی، ص ۱۵۵؛ نولدکه، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ص ۵۰۰.
- ۷۱- ابن اثیر، تاریخ الکامل، ج ۲، ص ۵۰۷.
- ۷۲- طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۴۶.
- ۷۳- فردوسی، شاهنامه، ص ۱۱۵۹.
- ۷۴- کولسنیکف، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، صص ۸۱.
- ۷۵- دریایی، شاهنشاهی ساسانی، ص ۱۴۵.
- ۷۶- نامه تنسر، صص ۸۵-۸۶؛ ونیداد، ج ۲، صص ۶۲۹-۶۳۲؛ عهد اردشیر (اندرزنامه و سخنان اردشیر بابکان)، به کوشش احسان عباسی، ترجمه محمد علی امام شوشتری، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸، ص ۷۸؛ کارنامه اردشیر بابکان، ص ۲۰۶.
- ۷۷- عهد اردشیر، ص ۶۷.
- ۷۸- نامه تنسر، صص ۸۵-۸۶.
- ۷۹- نامه تنسر، صص ۵۵ و ۸۵-۸۶؛ پروکوپوس، جنگ‌های ایران و روم، ص ۱۰۲.
- ۸۰- طبری، تاریخ طبری، ج ۲، صص ۶۳۹-۶۴۰؛ نولدکه، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ص ۴۸۷.
- ۸۱- سامی، تمدن ساسانی، ص ۵۵.
- ۸۲- هوار، کلمان، ایران و تمدن ایرانی، ص ۱۵۵.
- ۸۳- پیگولوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ص ۴۲۹.
- ۸۴- پروکوپوس، جنگ‌های ایران و روم، صص ۱۰۹-۱۱۰.
- ۸۵- الگود، سیریل، تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه باهر فرقانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱، ص ۷۱؛ نولدکه، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ص ۴۹۲.
- ۸۶- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۷۱.
- ۸۷- توقیعات کسری، ترجمه محمدجلال الدین طباطبایی زواری، به اهتمام حاج حسینعلی نخجوانی، تهران: شفیعی، ۱۳۸۷، ص ۷۰.
- ۸۸- الگود، تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی، صص ۷۰-۷۱.

- ۸۹- گارسویان، نینا، «بیزانس و ساسانیان»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳، ج ۳، قسمت ۱، ص ۶۸۶.
- ۹۰- پیگولوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ص ۴۴۶.
- ۹۱- آلتهاپیم، فرانتس، کمک‌های اقتصادی در دوران امپراتوری‌های باستان، ترجمه امیر هوشنگ امینی، تهران: آموزش و پرورش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، صص ۱۶۸ و ۱۸۰.
- ۹۲- پیگولوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ص ۳۴۷.
- ۹۳- ویدن گرن، گتو، فتودالیسم در ایران باستان، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: کتاب آمه، ۱۳۹۱، ص ۱۷۶.
- ۹۴- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، صص ۵۷۷-۵۷۸.
- ۹۵- گیرشمن، رومان، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴، ص ۳۶.
- ۹۶- پیگولوسکایا، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، ص ۱۱۳.
- ۹۷- طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۲۵.
- ۹۸- بلعمی، تاریخ بلعمی، ص ۷۴۵.
- ۹۹- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، صص ۵۷۷.
- ۱۰۰- محمودآبادی، «نقد و بررسی سیر سقوط ساسانیان»، ص ۳.
- ۱۰۱- فردوسی، شاهنامه، صص ۶۹۸-۶۹۹.
- ۱۰۲- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۶؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۲۵.
- ۱۰۳- گردیزی، تاریخ گردیزی (زین‌الخبار)، ص ۸۹.
- ۱۰۴- مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۶۵.
- ۱۰۵- فردوسی، شاهنامه، صص ۱۱۵۹-۱۱۶۱.
- ۱۰۶- کولسنیکف، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، صص ۸۰-۸۱.
- ۱۰۷- کریستن سن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ص ۱۲۸.
- ۱۰۸- پیگولوسکایا، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، ص ۱۱۳.
- ۱۰۹- فردوسی، شاهنامه، صص ۱۱۵۹-۱۱۶۱.
- ۱۱۰- همان، ص ۱۱۶۶.
- ۱۱۱- همان، ص ۱۱۶۶.
- ۱۱۲- دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۰۸.
- ۱۱۳- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۲۰۵؛ کولسنیکف، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ص ۹۶.
- ۱۱۴- کریستن سن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ص ۱۲۸.
- ۱۱۵- محمودآبادی، امپراتوری ساسانیان در گزارش‌های مورخان اسلامی و غربی، صص ۴۰۹-۴۱۰.

- ۱۱۶ - عهد اردشیر، ص ۷۸؛ نامه تنسر، ص ۵۵؛ وندیداد، ج ۲، صص ۶۲۹-۶۳۲؛ کارنامه اردشیر بابکان، همان، ص ۲۰۶؛ کتیبه حاجی آباد، سطر ۶؛ کتیبه نرسی در پایکولی، ستون‌های ۳ و ۳۰؛ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، التنبیه و الشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱، ص ۹۷.
- ۱۱۷ - مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: توس، ۱۳۸۵، بند ۳۰، ص ۴۸.
- ۱۱۸ - دریایی، شاهنشاهی ساسانی، ص ۱۴۷.
- ۱۱۹ - نامه تنسر، ص ۵۵؛ ویل کوکس، پیتر، مردان در جنگ: پارسیان، پارتیان و ساسانیان، ترجمه بهنام محمد پناه، تهران: سبزان، ۱۳۹۰، ص ۸۲؛ برای اطلاع بیشتر در این باره، ر.ک: بهمن، هنرمند، «نقش و کارکرد نیروهای کمکی در ارتش حکومت ساسانی»، فصلنامه علمی- پژوهشی، پژوهشنامه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد، سال ۸، شماره ۲۹، زمستان ۹۱.
- ۱۲۰ - جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، التاج، ترجمه محمد خلیلی، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۴۳، ص ۳۰.
- ۱۲۱ - طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۴۶؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۹۶.
- ۱۲۲ - تفضلی، احمد، جامعه ساسانی (سپاهیان، دبیران و کاتبان و دهقانان)، ترجمه شیرین مختاریان، مهدی باقی، تهران: نی، ۱۳۸۵، ص ۲۲.
- ۱۲۳ - طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۴۶؛ فردوسی، شاهنامه، ص ۶۳۰.
- ۱۲۴ - طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۴۹.
- ۱۲۵ - معطوفی، اسداله، تاریخ چهار هزار ساله ارتش ایران، تهران: ایمان، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۸۳.
- ۱۲۶ - رضا، عنایت‌الله، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴، ص ۸۸.
- ۱۲۷ - طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۲۵.
- ۱۲۸ - گردیزی، تاریخ گردیزی (زین‌الخبار)، ص ۹۱؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۱۱.
- ۱۲۹ - کولسنیکف، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ص ۸۹.
- ۱۳۰ - همان، ص ۸۱.
- ۱۳۱ - طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۲۵.
- ۱۳۲ - گومیلف و دیگران، نگاه‌های تاریخی (از دوران باستان تا مشروطه)، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: ثالث، ۱۳۸۶، ص ۳۸.
- ۱۳۳ - ثعالبی، تاریخ ثعالبی، ص ۴۲۱.
- ۱۳۴ - ویدن گرن، فتودالیسم در ایران باستان، ص ۱۷۰.
- ۱۳۵ - طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۲۷.
- ۱۳۶ - مفتخری، «اوضاع سیاسی، مذهبی ایران در آستانه ظهور اسلام»، ص ۲.
- ۱۳۷ - کریستن سن، آرتور، داستان بهرام چوبین، ترجمه منیژه احد زادگان آهنی، تهران: طهوری، ۱۳۸۵، ص ۵۴.

- ۱۳۸ - یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۷.
- ۱۳۹ - رضا، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، صص ۱۰۷-۱۰۸.
- ۱۴۰ - ویدن‌گرن، فتودالیم در ایران باستان، ص ۱۷۱.
- ۱۴۱ - احسان، یارشاطر، «دین زرتشت، دین و سیاست در روزگار ساسانیان»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰، ج ۳، قسمت دوم، ص ۳۲۶.
- ۱۴۲ - مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، صص ۲۶۶-۲۶۷؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۷؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۲۲.
- ۱۴۳ - ویدن‌گرن، فتودالیم در ایران باستان، ص ۱۷۱.
- ۱۴۴ - همان، صص ۱۷۱-۱۷۲.
- ۱۴۵ - دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۲۲.
- ۱۴۶ - همان، ص ۱۰۸.
- ۱۴۷ - طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۲۶؛ مسعودی، مروج الذهب، ص ۲۶۶.
- ۱۴۸ - دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۰۸.
- ۱۴۹ - کولسنیکف، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ص ۹۲.
- ۱۵۰ - گومیلف، نگاه‌های تاریخی (از دوران باستان تا مشروطه)، ص ۴۰.
- ۱۵۱ - نولدکه، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ص ۲۹۴؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۲، صص ۷۲۷-۷۲۶.
- ۱۵۲ - مسعودی، مروج الذهب، ص ۲۶۶.
- ۱۵۳ - ثعالبی، تاریخ ثعالبی، ص ۴۱۴.
- ۱۵۴ - آلتهایم، تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، ص ۱۶۹.
- ۱۵۵ - کولسنیکف، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ص ۹۶.
- ۱۵۶ - ثعالبی، تاریخ ثعالبی، صص ۴۱۱-۴۱۲.
- ۱۵۷ - مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ترجمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه، ۱۳۹۰، ج ۱ تا ۳، ص ۵۱۹؛ کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۷۸.
- ۱۵۸ - مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۲۶۶.
- ۱۵۹ - گردیزی، تاریخ گردیزی (زین‌الخبار)، ص ۹۰.
- ۱۶۰ - کولسنیکف، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، صص ۹۱ و ۹۹.
- ۱۶۱ - آلتهایم، تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، ص ۱۶۹.
- ۱۶۲ - ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، شاهنامه ثعالبی، ترجمه محمود هدایت، تهران: چاپخانه مجلس، بی تا، ص ۳۱۱.

- ۱۶۳ - فردوسی، شاهنامه، ص ۳ ۱۱۹؛ گردیزی، تاریخ گردیزی (زین‌الخبار)، ص ۹۱؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۱۱.
- ۱۶۴ - یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۲۰۶؛ ثعالبی، تاریخ ثعالبی، صص ۳۱۸-۳۱۹.
- ۱۶۵ - فرای، تاریخ باستانی ایران، ص ۵۳۴؛ نلسون فرای، ریچارد، «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳، ج ۳، قسمت ۱، ص ۲۶۰.
- ۱۶۶ - دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۰۹.
- ۱۶۷ - همان، ص ۱۱۱.
- ۱۶۸ - ثعالبی، تاریخ ثعالبی، ص ۴۲۱.
- ۱۶۹ - دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۱۲.
- ۱۷۰ - کولسنیکف، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ص ۸۹.
- ۱۷۱ - همان، ص ۹۸.
- ۱۷۲ - فرای، «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان»، صص ۲۶۰-۲۶۱؛ تولدکه، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ص ۲۹۵ پاورقی.
- ۱۷۳ - پیگولوسکایا، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، ص ۱۱۵.
- ۱۷۴ - زرین کوب، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، ص ۵۰۷.
- ۱۷۵ - فرای، «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان»، ص ۲۶۱.
- ۱۷۶ - دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۱۲.
- ۱۷۷ - ثعالبی، شاهنامه ثعالبی، ص ۳۱۹.
- ۱۷۸ - ابن اثیر، تاریخ الکامل، صص ۵۴۴-۵۴۵.
- ۱۷۹ - ثعالبی، شاهنامه ثعالبی، ص ۳۱۹.
- ۱۸۰ - ثعالبی، تاریخ ثعالبی، ص ۴۲۲؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۲۰۶؛ ابن خلدون، العبر، ص ۲۰۱؛ مسکویه رازی، تجارب الامم، ص ۱۹۹.
- ۱۸۱ - مسعودی، مروج الذهب، صص ۲۶۶-۲۶۷.
- ۱۸۲ - یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۲۰۷.
- ۱۸۳ - ثعالبی، تاریخ ثعالبی، صص ۴۲۲-۴۲۳.
- ۱۸۴ - یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۲۰۷.
- ۱۸۵ - دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۱۲.
- ۱۸۶ - خدادادیان، اردشیر، تاریخ ایران باستان، تهران: سخن، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۵۲۰.
- ۱۸۷ - کولسنیکف، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ص ۱۰۰.
- ۱۸۸ - یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۲۰۷؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۱۲.

- ۱۸۹ - کریستن سن، داستان بهرام چوبین، ص ۵۴.
 ۱۹۰ - دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۱۲.
 ۱۹۱ - ثعالبی، شاهنامه ثعالبی، ص ۳۲۰.
 ۱۹۲ - ابن خلدون، العبر، ص ۲۰۱؛ ثعالبی، تاریخ ثعالبی، ص ۴۲۴.
 ۱۹۳ - دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۱۳.
 ۱۹۴ - مسکویه رازی، تجارب الامم، ص ۲۰۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی